# در پی کشف افق‌های مشترک

## بررسی زندگی و آثار زنده‌یاد محمدرضا ریخته‌گران در گفت‌وگو با اسماعیل بنی‌اردلان

یاد

**محمدرضا ریخته‌گران، استاد بازنشسته فلسفه دانشگاه تهران که هشتم شهریور درگذشت، متفکری در جست‌وجوی معنای زیستن بود و میان پدیدارشناسی غرب و عرفان شرق، پلی از جنس اشراق بنا کرد. مرحوم ریخته‌گران، متفکری بود که فلسفه را از انتزاع محض به سوی درک عمیق هستی سوق داد. او تنها یک استاد نبود، بلکه آموزگار «زیست معنوی» بود. در این گفت‌وگو با دکتر اسماعیل بنی اردلان، عضو هیأت علمی دانشگاه هنر ایران از آثار ارزشمند او تا تلاش برای شکل‌گیری رشته فلسفه هنر و دغدغه‌ی همیشگی‌اش برای بیداری روح انسان، پرداخته می‌شود.**

غزل رضایی ثانی
گروه کتاب

ارائه دکتر محمدرضا ریخته‌گران در کرسی نظریه‌پردازی «فرهنگ و تمدن غرب نیز بر مبنای وجودی استوار است» ۴ دی ۱۳۹۶

عکس: طاهره بابایی

**از آشنایی خود با استاد ریخته‌گران بگویید؛ چطور با او آشنا شدید و چه مراوداتی با هم داشتید؟**

سال ۵۸ من با دکتر ریخته‌گران آشنا شدم و این آشنایی تا آخرین روزهای حیات مرحوم ریخته‌گران پابرجا بود. قبل از اینکه او وارد رشته فلسفه شود، دانشجوی پزشکی بود اما آن رشته را رها کرد به خواندن فلسفه روی آورد. مرحوم ریخته‌گران همه کلاس‌ها را به طور منظم حضور داشت و مطالب اساتید را با دقت یادداشت می‌کرد و معمولاً تا پایان ترم یک دفتر کامل از مطالب درسی داشت و آن را مطالعه می‌کرد. این عادت همیشگی او بود. از همان زمان که در خوابگاه بودیم به یاد دارم او تا نیمه‌های شب در حال مطالعه بود و این عادت تا ۴۰ سال همراه او بود، شاید همین شب زنده‌داری‌ها باعث شده مرحوم ریخته‌گر به یک متفکر تبدیل شود.

از خصوصیات اخلاقی او اگر بخواهم بگویم، این بود که بسیار اهل دوستی بود و هر کاری که از دستش برمی‌آمد، برای دوستانش می‌کرد. من هم از او زیاد آموختم. مرحوم ریخته‌گران سطح بسیار بالایی در فلسفه داشت، نه اینکه چون فلسفه خوانده بود، بلکه او ورای فلسفه بود. ریخته‌گران متفکر معاصر بود؛ به خصوص در سه حوزه فلسفه شرق فلسفه غرب و خصوصاً متون عرفانی تسلط خاصی داشت. او یک دوست واقعی بود، وقتی می‌دید کسی نیاز به کمک دارد تا جایی که در توانش بود به او کمک می‌کرد، شاید اینها کوچک به نظر برسد ولی به نظر من عظمت او به همین کارهایی بود که انجام می‌داد.

او دو سال به هند رفت و علاوه بر اینکه فلسفه‌های هندی را مسلط بود بر ادیان شرق و فسلفه غرب تسلط داشت، این باعث شد در سه حوزه فلسفه به‌خصوص فلسفه‌های پدیدارشناسی هوسرل و هایدگر که تخصص او بود که بتواند آن را با ادیان شرقی و ادیان عرفانی تطبیق کند. خوشبختانه در این حوزه آثار تطبیقی او وجود دارد و امیدوارم به زودی چاپ شود. در سال‌های ۶۳ و ۶۴ که من وارد بنیاد سینمایی فارابی شدم، یک گعده فلسفی در فارابی شکل گرفت و برای اولین بار افرادی از اهل فلسفه مانند آقای دکتر پازوکی، مرحوم آقای دکتر ریخته‌گران، دکتر داوری، دکتر دینانی، دکتر دیباج در آنجا حضور داشتند و درباره ماهیت سینما پرسش و پاسخ می‌شد. این فرصتی شد تا از نظر اهل فلسفه استفاده کنیم. آقای دکتر ریختگران علاوه بر فلسفه و عرفان، مطالعات جدی هم در باب هنر دینی و هنر معنوی داشتند. همچنین مقالات او در مورد فلسفه هنر در سال‌های ۶۴ و ۶۵ در فصلنامه «هنر» چاپ می‌شد. در آن سال‌ها این بحث‌ها غریب بود. همین کارها نشان می‌داد مرحوم ریخته‌گران احاطه‌ای هم به حوزه هنر و هم به حوزه فلسفه‌های تطبیقی و عرفان داشته است. یکی از کارهای مهم این بود که بحث هنر از سطحی‌نگری وارد مباحث جدی فلسفه هنر و حکمت هنر دینی شد و از آن پس ادامه پیدا کرد. تا اینکه فرهنگستان هنر رشته فلسفه هنر و دروس آن را تصویب کرد و سپس دانشگاه هنر هم مقطع ارشد را راه‌اندازی کرد. دکتر ریخته‌گران نخستین مدیر گروه فلسفه هنر دانشگاه هنر شدند و بعد این رشته را به دانشگاه علامه بردند. او حتی یک سری مقالات در باب هنر و تئاتر نوشته بود. خوشبختانه فلسفه هنر کم کم گسترش پیدا کرد و اهل فلسفه توجهی هم به هنر کردند. او با هنر مدرن و هنر پست مدرن میانه‌ای نداشت البته که استدلال‌های قوی برای این موضوع داشت. او همچنین سال‌ها در دانشگاه آزاد که رشته فلسفه هنر راه افتاد، مشغول تدریس بود و یکی از بهترین اساتید آن حوزه بوده است.

**با مرحوم ریخته‌گران چه همکاری‌هایی در زمینه همایش‌ها و کتاب‌ها داشتید؟**

همان طور که گفتم، همکاری‌های علمی و پژوهشی من با دکتر ریخته‌گران به دهه ۶۰ و شکل‌گیری «حلقه فلسفی فارابی» برمی‌گردد. جلساتی که در آن سال‌ها، برای نخستین بار مباحث بنیادینی همچون ماهیت «سینمای دینی» و تفاوت آن با سینمای معنوی و مذهبی مطرح شد. این تعاملات در دهه‌های بعد با برگزاری دو همایش تخصصی در موزه هنرهای معاصر تداوم یافت. در همایش «فلسفه هنر» (۱۳۷۷) که با حضور ۴۰ مهمان خارجی برگزار شد، دکتر ریخته‌گران علاوه بر سخنرانی، ترجمه و آماده‌سازی مجموعه‌ای پژوهشی نزدیک به ۱۰۰۰ صفحه را برعهده داشت. همچنین در همایش «هنر شرق»، او به تبیین مبانی فلسفی هنر هند، چین و هنر ایرانی پرداخت. با وجود غنای علمی این نشست‌ها و آماده‌سازی محتوا برای انتشار، متأسفانه به دلیل مشکلات اجرایی و بودجه، آثار مکتوب حاصل از این دو رویداد هیچ‌گاه به چاپ نرسید. دکتر ریخته‌گران در کنار فعالیت‌های پژوهشی، سال‌ها به تدریس تخصصی در حوزه‌های پدیدارشناسی، ادیان و هنر شرق در سطوح دکتری اشتغال داشت. سبک آموزشی او متمرکز بر «آموزشِ تفکر» بود که جایگاه ویژه‌ای به او در میان استادان و دانشجویان بخشید. علاوه بر کارنامه علمی، پایبندی عمیق او به مناسک شریعت و پیوند میان سنت عرفانی و اخلاق عملی، از ویژگی‌های شخصیتی متمایز این استاد بود که تا سال‌های اخیر در منش او متبلور بود.

**مرحوم ریخته‌گران چه دروسی در دانشگاه تدریس می‌کردند؟**

در دانشگاه درس فلسفه در زمینه متافیزیک مابعدالطبیعه پل فولکیه را ارائه می‌داد که تغییراتی هم دکتر فردید در ۴۴ صفحه اول آن ایجاد کرده بود. همچنین درس‌های پدیدارشناسی را هم معمولاً او به عهده داشت که از مباحث هوسرل و هایدگر بود. علاوه بر این درس‌هایی که مربوط به شرق؛ چه هنر شرق یا ادیان شرق یا حکمت را هم او درس می‌داد و البته یکی دو دوره هم از مباحث کانت را تدریس می‌کرد. تقریباً در همه حوزه‌ها تسلط داشت از افلاطون و ارسطو گرفته تا سایر متفکران معاصر؛ اگه لازم بود و گاهی اگر استادی در زمینه فلسفه و تخصص او نبود خودش کلاس درس را برعهده می‌گرفت و درس می‌داد، ولی این اواخر که در دانشگاه تهران بودند، کتاب پل ترکیه فولکیه را درس می‌داد.

**شیوه تدریس مرحوم ریخته‌گران چگونه بود چه ارتباطی با دانشجویان در کلاس درس داشتند؟**

شیوه تدریس او جالب بود، ریخته‌گران اینگونه نبود که به دانشجو صرفاً اطلاعات عمومی بدهد و فضل فروشی کند بلکه در کلاس‌های درس به عنوان متفکر صحبت می‌کرد تا دانشجویان هم با نگاه متفکرانه و نقادانه به مباحث نگاه کنند. البته یک مشکلی هم از ناحیه دانشجو وجود داشت که ممکن بود آنها برخی از متون درسی را متوجه نشوند. بنابراین تدریس او یک تدریس عادی نبود، بلکه همیشه به عنوان یک متفکر وارد کلاس می‌شد. او با وجود درجه علمی بالایی که داشت وقتی یک دانشجو بحثی را در کلاس درس مطرح می‌کرد، به دقت گوش می‌داد و معتقد بود شاید در حرف‌های دانشجو نکته جدیدی برای یادگرفتن باشد. او هرگز درباره خود این گونه فکر نمی‌کرد که همه چیز را می‌داند بلکه همه بحث‌ها را با دقت گوش می‌کرد و اگر نکته‌ای به ذهنش می‌رسید عنوان می‌کرد. شاید خیلی‌ها این را هم ندانند، اما در در سال ۵۸ استاد ریخته‌گران در کلاس‌های مرحوم فردید هم حضور داشت و طبق عادت همه متون را یادداشت می‌کرد و با افکار و آرا و اندیشه‌های مرحوم فردید بسیار خوب آشنا بود. تا اینکه مرحوم فردید به دکتر ریخته‌گران پیشنهاد داد تنها کسی که می‌تواند آثار مرا جمع و جور کند و سامان دهد تو هستی. اما دکتر ریخته‌گران نپذیرفت، گفت من فردیدی نیستم ولی هرجا که قرار شد از مطالب شما نقل قول کنم حتماً آن را به اسم شما بیان خواهم کرد.

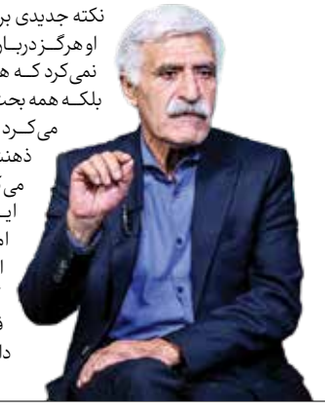

> دکتر ریخته‌گران می‌کوشید تا هر متن یا بیتی را که می‌شنویم، از منظر «هرمنوتیک وجودی» واکاوی کند. او با وسواس و دقت نظر، تلاش می‌کرد تا میان مقوله «تفقه» و روش‌های نوین هرمنوتیکی پیوند ایجاد کند تا دانشجویان بتوانند به فهمی عمیق و دینی از عالم دست یابند

می‌دانید که او یک دهه پیش در کرسی‌های نظریه‌پردازی فلسفه، نظریه‌ای در باب «وجود» مطرح کرد که آن نظریه هم تأیید شد. در آن کرسی داورانی مثل دکتر داوری، دکتر بهشتی و دکتر پازوکی حضور داشتند؛ سؤالات خود را از دکتر پرسیدند او نیز به همگی آنها پاسخ داد و در نهایت این نظریه ثبت شد.

**تفکر بنیادین مرحوم دکتر ریخته‌گران در حوزه فلسفه چگونه بود و نگاه ایشان به نسبت میان فلسفه شرق و غرب به چه شکل بود؟**

تفکر دکتر ریخته‌گران فراتر از یک فلسفه‌دان یا عرفان‌دان صرف بود، او یک «متفکر» بود که همواره در پی یافتن افق‌های مشترک میان سنت‌ها بود. یکی از محورهای اصلی بحث‌های ایشان، تبیین چگونگی ظهور «وجود» در زبان و تفکر بود. او در این مسیر، میان مفاهیم هایدگر و سنت عرفانی ایران پیوندی ظریف برقرار می‌کرد؛ برای نمونه، سیر تفکر در نگاه هایدگر را با مفهوم «خیال» در آثار متفکرانی چون محی‌الدین تطبیق می‌داد تا نشان دهد مفاهیم فلسفه غرب می‌تواند با معادل‌های دقیق در سنت عرفانی ما هم‌سخن شود. همچنین او در تبیین مفهوم «هنر بزرگ»، میان نظریه هایدگر مبنی بر حضور هنر در «غیاب» و مقام «ولایت» در سنت عرفانی، نوعی هم‌سخنی برقرار می‌کرد. هدف او از این تقابل‌ها، تکرار صرف آرای غربی نبود، بلکه بهره‌گیری از روش‌شناسی دقیق متفکران غرب برای بازشناسی و تبیین عمیق‌تر «عالم ایرانی» بود. اگرچه او بر آثار هنری کوربن تسلط داشت، اما همواره از تکرار محض آنها پرهیز می‌کرد و با فاصله گرفتن از برخی دیدگاه‌ها، نوعی «عالم ایرانی» را بازتعریف می‌کرد که بر پایه استقلال فکری و اصالت سنتِ خودمان بنا شده بود. به بیانی دیگر، او از روش و نحوه سیر تفکر در غرب می‌آموخت تا بتواند از همان مسیر، به شکوفایی و تبیین جهانِ معنوی و ایرانی بپردازد.

**کتاب‌های استاد ریخته‌گران چه ویژگی خاصی داشتند که آنها را از کتاب‌های مشابه متمایز می‌کرد؟**

یکی از کتاب‌های او درباره تائوت چنگ و تطبیق آن با متون عرفانی خودمان است. یکی دو کتاب کوچک در مورد سرآغاز کار هنری و یک کتاب در مورد هرمنوتیک بود. به این دلیل که رساله فوق‌لیسانس او راجع به پدیدارشناسی بود، بعداً رساله دکترایش در باب هرمنوتیک را ارائه داد. او درباره پدیدارشناسی هنر نیز کتاب نوشته است. خوشبختانه تعداد کتاب‌ها زیاد است و شنیده‌ام که سایر آثار او هم درباره مطالعات تطبیقی هنر، تائوت چنگ و عرفان آماده چاپ شده است. یک مجموعه دیگر هم دارد که در باب ادیان شرق و هنر شرقش، درس‌گفتارهایش است و ان‌شاءالله بزودی به چاپ خواهد رسید.

**دکتر ریخته‌گران برای آشنایی بهتر نسل جدید درباره هرمونوتیک چه کارهایی می‌کردند و چه ارتباطی با دانشجویان امروزی داشتند؟**

دکتر ریخته‌گران می‌کوشید تا هر متن یا بیتی را که می‌شنویم، از منظر «هرمنوتیک وجودی» واکاوی کند. او با وسواس و دقت نظر، تلاش می‌کرد تا میان مقوله «تفقه» و روش‌های نوین هرمنوتیکی پیوند ایجاد کند تا دانشجویان بتوانند به فهمی عمیق و دینی از عالم دست یابند. او همواره می‌کوشید تا این مباحث پیچیده و بنیادی را به زبانی ساده و ملموس مطرح کند تا دانشجویان بتوانند آن را نه به عنوان یک نظریه انتزاعی، بلکه به عنوان ابزاری برای درک حقیقت جهان به کار بگیرند. دکتر ریخته‌گران هرمنوتیک را با مفهوم اصیل «تفقه» تطبیق می‌داد. از نظر او، تفقه نه به معنای مصطلح فقه اصولی، بلکه به معنای قرآنی آن، یعنی «فهم عمیق» بود. پرسش بنیادین او این بود که فرآیند «فهمیدن» چگونه صورت می‌گیرد؟ و ما چگونه با متون، جهان پیرامون و عالمِ هستی مواجه می‌شویم و آن را درک می‌کنیم؟

**دغدغه اصلی دکتر ریخته‌گران در حوزه فلسفه و هرمنوتیک چه بود؟**

دغدغه بنیادین او در ساحت فلسفه و هرمنوتیک، پیوندِ ناگسستنی میان زیستن و عشق بود. از منظر او، حیات انسانی بدون عشق فاقد معناست؛ انسانی که به مقام کمال رسیده، با نگاه نافذ خود، جان آدمی را به‌بند عشق گرفتار می‌کند. او با الهام از سنت مکتب خراسان، معتقد بود که تنها این عشق است که می‌تواند انسان را از روزمرگی، غفلت و پستی‌های دنیوی نجات دهد. در نگاه او، دنیا نه به معنای ثروت و دارایی‌های مادی، بلکه مصداق «فراموشی معشوق حقیقی» و غفلت از اوست. او معتقد بود تنها راه رهایی انسان، یاد محبوب است؛ چرا که فهم، علم و دانایی، نوری است که از جانب محبوب بر دل آدمی می‌تابد. از همین روست که علم حقیقی، نه محصول مباحث انتزاعی، بلکه حاصل نظر و نگاه آن محبوب است. به همین دلیل، ایشان در سال‌های پایانی، از مباحث فلسفی صرف فاصله گرفت و تمام تمرکز خود را بر متون عرفانی معطوف کرد. متأسفانه ما متفکر بزرگی را از دست دادیم. او در سال‌های پایانی عمر، درگیر بیماری بود و بیشتر زمان خود را در خلوت می‌گذراند. دغدغه‌های عمیق او با فضای تکراری آموزش در دانشگاه سازگار نبود. او که عطش راستین برای تفکر را در دانشجویان نسل جدید نمی‌دید، ترجیح داد علی‌رغمِ امکان ادامه تدریس، پیش از موعد بازنشسته شود و سال‌های پایانی را در خلوت اندیشه و خلوت شخصی خود به سر برد.

# در آستانه حقیقت

## یادکردی از محمدرضا ریخته‌گران

اسماعیل پناهی
عضو پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

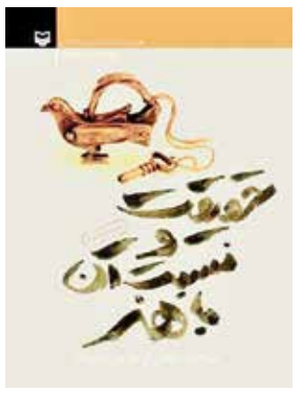

### ۱. سلوک در میانه دو سنت فکری

دکتر محمدرضا ریخته‌گران از آن استادانی بود که زندگی فکری‌اش را نمی‌توان از وضعیت تاریخی و فکری نسلی که به آن تعلق داشت، جدا کرد. او در دوره‌ای به فلسفه روی آورد که دانشگاه ایرانی درحال گسترش بود، فلسفه غرب بیش از پیش به فضای علمی و فرهنگی ایران راه می‌یافت و پرسش از نسبت ایران با تجدد، غرب و میراث فلسفی و عرفانی خویش، به یکی از مسائل بنیادی اندیشه معاصر بدل شده بود. ریخته‌گران در همین میانه پرورش یافت؛ در فاصله میان فلسفه جدید و حکمت قدیم، میان دانشگاه و سلوک، و میان پرسش‌های جهان جدید و دغدغه حقیقت؛ و نیز در متن تحولات فکری، فرهنگی و سیاسی جامعه ایران در دهه‌های پنجاه، شصت و هفتاد شمسی؛ دوره‌ای که در آن، نسبت سنت و تجدد، غرب و شرق، دین و مدرنیته و آینده فرهنگی ایران، بیش از پیش به مسأله‌ای جدی برای اهل فکر بدل شده بود.

او سال ۱۳۳۶ در اصفهان‌زاده شد و در ۱۸ سالگی برای تحصیل فلسفه به تهران آمد. در دانشگاه تهران از محضر استادان نسل اول دانشگاه تهران بهره برد. در میان آنان، نسبت او با احمد فردید جایگاهی ویژه داشت. علاقه به هایدگر، مسأله غرب و غرب‌زدگی، نقد مدرنیته و تکنولوژی و توجه به سرنوشت تفکر در جهان جدید، از جمله مؤلفه‌هایی بود که در شکل‌گیری افق فکری او اثر گذاشت. با این همه، ریخته‌گران در دستگاه فکری استادش متوقف نماند و کوشید این افق را با مطالعه سنت‌های دیگر گسترش دهد. فلسفه غرب، بویژه سنت قاره‌ای، برای او عرصه‌ای جدی و زنده برای اندیشیدن بود. افلاطون و افلوطین، کانت و هگل، هوسرل و نیچه، سارتر، هایدگر، دلوز، فوکو و گادامر را با دقت دنبال کرد و بخش مهمی از فعالیت آموزشی و پژوهشی خود را به معرفی و تفسیر آنان اختصاص داد. آثار او درباره پدیدارشناسی، هوسرل، اگزیستانسیالیسم و هرمنوتیک نشان می‌دهد گستره مطالعاتش بسیار فراتر از یک حوزه فلسفی محدود بود. اما در سوی دیگر این جهان فکری، حکمت اسلامی، عرفان ایرانی، ابن‌عربی و «فصوص‌الحکم» و نیز سنت‌های حکمی و عرفانی هند و شرق آسیا قرار داشت که برای ریخته‌گران جوان بسیار جذاب بود. سفر او به هند در سال ۱۳۷۱ و آشنایی نزدیک‌تر با سنت‌های فکری آن سرزمین، این گرایش را عمق بیشتری بخشید. از این پس، فلسفه غرب برای او عالمی جدا از حکمت شرقی نبود؛ هر دو در میدان گسترده‌تری قرار می‌گرفتند که پرسش از حقیقت و نسبت انسان با هستی محور آن بود.

### ۲. غرب و تکنولوژی؛ پرسش از انسان در جهان جدید

مهم‌ترین چالش فکری در زمانه زیست علمی و دانشگاهی ریخته‌گران و هم‌نسلانش، مسأله غرب و مدرنیته و رویارویی ایرانیان معاصر با این سنت فکری و مدنی بود. نقد ریخته‌گران از جهان جدید صرفاً نقد ابزارها یا برخی پیامدهای اجتماعی تکنولوژی نبود؛ مسأله عمیق‌تر، نحوه‌ای از بودن انسان در جهان جدید بود. تکنولوژی هنگامی برای او مسأله‌زا می‌شد که از وسیله‌ای در خدمت انسان فراتر رود و به نحوه غالب مواجهه انسان با عالم بدل شود؛ هنگامی که جهان بیش از آنکه محل ظهور حقیقت باشد، به عرصه تولید، مصرف، محاسبه و تصرف تبدیل شود. از همین منظر، تحت‌تأثیر استادش، فردید، علاقه او به هایدگر معنایی اساسی پیدا کرد. هایدگر برای او تنها یکی از فیلسوفان بزرگ قرن بیستم نبود؛ متفکری بود که مسأله هستی، حقیقت، هنر، تکنولوژی و تاریخ را در افقی واحد به هم پیوند می‌زد. مقالات و درس‌گفتارهای ریخته‌گران درباره «تکنولوژی، انسان و معنویت»، «هنر و تکنولوژی» و «طبیعت از دو منظر هنر و فناوری» نیز در امتداد همین دغدغه قرار داشتند.

نگرانی اصلی او این بود که انسان در جهان تکنولوژیک، در میان شتاب تولید و مصرف، امکان مکث، تأمل و حضور را از دست بدهد. از این منظر، نقد مدرنیته برای او در نهایت به پرسشی درباره حقیقت بازمی‌گشت: آیا انسان معاصر هنوز می‌تواند از نسبت صرفاً مصرفی و محاسبه‌گرانه با جهان فاصله بگیرد و امکان دیگری از بودن را تجربه کند؟

### ۳. هرمنوتیک و عرفان؛ در جست‌وجوی زبان حقیقت

یکی از مهم‌ترین کوشش‌های علمی ریخته‌گران، در رساله دکتری او درباره اصول و مبانی هرمنوتیک و نسبت آن با اصول تفسیر در عالم اسلام تبلور یافت؛ پژوهشی که بعدها در قالب «منطق و مبحث علم هرمنوتیک؛ اصول و مبانی علم تفسیر» منتشر شد. در این اثر، تاریخ هرمنوتیک را از ریشه‌های یونانی تا دوره جدید پی گرفت و به شلایرماخر، دیلتای، هوسرل و جریان‌های هرمنوتیکی قرن بیستم پرداخت. اما هرمنوتیک برای او صرفاً شاخه‌ای از فلسفه غرب نبود. مسأله او امکان فهم، نسبت ظاهر و باطن و نحوه گشوده شدن معنا و حقیقت بود؛ از همین رو، طبیعی بود که این مباحث را با سنت تفسیر اسلامی و عرفان ابن‌عربی وارد گفت‌وگو کند. در اینجا یکی از ویژگی‌های بارز اندیشه او آشکار می‌شود: کوشش برای برقراری ارتباط میان سنت‌هایی که معمولاً در دانشگاه به‌صورت جداگانه مطالعه می‌شوند. در همین افق، تصور او از نسبت شرق و غرب نیز معنا می‌یافت. تلقی ایران به‌مثابه «مشرق میانی» و تلاش برای صورت‌بندی بنیاد وجودشناختی شرق و غرب، نشان‌دهنده کوشش او برای فهم موقعیت تاریخی و معنوی ایران فراتر از یک دوگانه ساده جغرافیایی بود؛ کوششی که البته از نظر روش‌شناختی همچنان می‌تواند موضوع نقد و بررسی باشد.



> یکی از مهم‌ترین کوشش‌های علمی ریخته‌گران، در رساله دکتری او درباره اصول و مبانی هرمنوتیک و نسبت آن با اصول تفسیر در عالم اسلام تبلور یافت؛ پژوهشی که بعدها در قالب «منطق و مبحث علم هرمنوتیک؛ اصول و مبانی علم تفسیر» منتشر شد

### ۴. هنر؛ آنجا که حقیقت به ظهور می‌رسد

شاید هیچ حوزه‌ای به اندازه فلسفه هنر نتواند رشته‌های گوناگون اندیشه ریخته‌گران را به یکدیگر پیوند دهد. «هنر، زیبایی و تفکر»، «پدیدارشناسی، هنر، مدرنیته»، «حقیقت و نسبت آن با هنر»، و آثار او درباره «هنر از دیدگاه مارتین هیدگر» و «هنر و زیبایی‌شناسی در شرق آسیا»، نشان می‌دهند هنر برای او موضوعی حاشیه‌ای نبود؛ یکی از راه‌های اصلی ورود به مسأله حقیقت بود.

در «حقیقت و نسبت آن با هنر»، که شرح و تفسیر رساله «سرآغاز اثر هنری» هایدگر است، اثر هنری صرفاً شیئی زیبا یا محصول مهارت هنرمند نیست؛ هنر می‌تواند نحوی از ظهور حقیقت باشد. از همین منظر، مفاهیمی چون «تخنه» و «پوئزیس»، نسبت صنعت و هنر و تفاوت میان ساختن و به‌ظهورآوردن برای او اهمیت پیدا می‌کردند. هنرِ حقیقی در این تلقی، تنها تولید یک شیء نیست؛ امکان گشودن ساحتی از معناست. این نگاه، او را به عرفان و شعر فارسی نیز نزدیک می‌کرد. حافظ، سعدی و مولوی و سنت عرفانی ایران برای او صرفاً نمونه‌هایی از ادبیات زیبا نبودند؛ در آثار آنان می‌توان نحوه‌ای از ظهور معنا را دید که به‌سادگی در منطق صنعت و تولید فروکاسته نمی‌شود. از همین رو، هنر برای ریخته‌گران در نقطه تلاقی صورت و حقیقت، صنعت و الهام، ساختن و ظهور قرار می‌گرفت. توجه او به هنر شرق آسیا نیز در همین مسیر قابل فهم است. مطالعه هنر ژاپنی، هندی و چینی نشان می‌داد که افق مقایسه‌ای او به تقابل ساده ایران و غرب محدود نمی‌شد. او در پی یافتن زبان گسترده‌تری برای فهم نسبت انسان، هنر و حقیقت بود.

### ۵. استاد و میراث او؛ فلسفه به مثابه تعلیم و سلوک

با این همه، ریخته‌گران را نمی‌توان تنها در کتاب‌ها و مقالاتش شناخت. من او را در دانشگاه تهران، دانشگاه هنر تهران و فرهنگستان هنر دیده بودم و آنچه از او در خاطره می‌ماند، بیش از عنوان‌های دانشگاهی، نحوه حضورش است: مردی منظم و آراسته، آرام، کم‌گو و درون‌گرا که با طمأنینه سخن می‌گفت و گاه در میانه سخن مکثی طولانی می‌کرد؛ گویی واژه برای او تنها وسیله انتقال معنا نبود و پیش از بر زبان آمدن باید به اندازه کافی در ذهن آزموده می‌شد. در شخصیت او نوعی اندوه آرام نیز احساس می‌شد؛ اندوهی از عسرت زمانه و از جهانی که به باور او بیش از اندازه در تصرف تکنولوژی، تولید و مصرف درآمده بود. شاید به همین سبب، فلسفه نزد او تنها دانش تاریخ اندیشه نبود. تعلیم می‌توانست صورتی از سلوک فکری باشد؛ حرکتی از اطلاع به تأمل، از مفهوم به حضور و از دانستن به دیدن. این شیوه البته در کنار قوت‌هایش، محل تأمل نیز بود. تأکید بر شأن استاد و رعایت آداب شاگردی، در سنت تربیتی او جایگاه ویژه‌ای داشت. تا جایی که برخی آن را در تقابل با روحیه پرسشگری و استقلال انتقادی دانشجو تفسیر می‌کردند. در کلاس‌های درسش و در گفت‌وگوها و نوشته‌هایش پیوند دادن هایدگر و پدیدارشناسی با عرفان ابن‌عربی و حکمت شرقی گاه افق‌های تازه‌ای می‌گشود، اما در مواردی نیز تفاوت‌های تاریخی و مفهومی این سنت‌ها را کم‌رنگ می‌کرد. زبان حکمی و اشراقی او نیز گاهی به جای گشودن راه فهم، خود به بخشی از دشواری فهم بدل می‌شد.

با این همه، این ملاحظات از جایگاه او در تاریخ معاصر فلسفه و آموزش هنر ایران نمی‌کاهد. شاید اهمیت نهایی ریخته‌گران بیش از آنکه در ارائه یک دستگاه فلسفی بسته و نظام‌مند باشد، در گشودن افق‌هایی برای اندیشیدن بود؛ میان فلسفه غرب و حکمت اسلامی، هایدگر و ابن‌عربی، پدیدارشناسی و عرفان، هنر و حقیقت، سنت و مدرنیته. داوری نهایی درباره میراث استادان و صاحبان اندیشه را باید به خوانش‌های بعدی سپرد. آنچه می‌توان با اطمینان گفت این است که محمدرضا ریخته‌گران بخشی از تاریخ معاصر فلسفه و آموزش هنر در ایران بود؛ استادی که فلسفه را جدی خواند، از فردید و سنت هایدگری آغاز کرد، از مرزهای آن فراتر رفت، به حکمت و عرفان اسلامی و شرقی روی آورد، هنر را به «مسأله حقیقت» پیوند زد و نسلی از دانشجویان را با پرسش‌هایی مواجه کرد که هنوز پایان نیافته‌اند. او از استادانی بود که در بنیان‌گذاری رشته فلسفه هنر در ایران و تدوین سرفصل‌ها درسگفتارهای آن در دانشگاه هنر و فرهنگستان هنر همت قابل گماردند.

برای من، تصویر او همچنان با همان هیأت آرام و آراسته، سخن گفتن سنجیده و مکث‌های طولانی پیوند خورده است؛ گویی تمام آن سال‌های خواندن افلاطون و هگل و هوسرل و هایدگر، و در سوی دیگر ابن‌عربی و حافظ و حکمت شرقی، تلاشی بود برای یافتن روزنه‌ای به حقیقت. شاید میراث و سهم او در پیش بردن سنت فکری و فلسفی ایرانیان همین باشد: دعوت به مکث در جهانی که شتاب، تولید و مصرف مجال تأمل را تنگ کرده است. از درگاه خداوند رحمان برای آن استاد فقید رضوان و رحمت واسعه، آرامش و شادی روان و همجواری با نیکان و صالحان مسألت دارم و امید می‌برم که نام و آثار او در حافظه فلسفی و هنری ایران باقی بماند و نسل‌های بعد، با فاصله‌ای سنجیده و نگاهی انتقادی، بار دیگر به میراث فکری او بازگردند؛ هم گشودگی‌هایش را دریابند و هم محدودیت‌هایش را بشناسند.